

دوفصلنامه علمی - پژوهشی تاریخ‌نامه ایران بعد از اسلام، سال دوم، شماره سوم، پاییز و زمستان ۹۰، صفحات ۱۳۳-۱۵۴

تاریخ دریافت: ۹۰/۴/۵

تاریخ پذیرش نهایی: ۹۰/۱۱/۱۸

حیات اجتماعی - فرهنگی کرامیه طی سده‌های ۷-۴ ه‍.ق

هادی وکیلی^۱

انسبیه حسینی شریف^۲

چکیده

کرامیه از فرق کلامی تسنن، همزمان با اوج انشعابات و ظهور فرق مذاهب اسلامی، در قرن سوم هجری در خراسان شکل گرفت. به نظر می‌رسد خصوصیت بارز مذهب کرامیه، تزهّد و صوفی‌نمایی مؤسس و پیروان آن تأثیر خاصی در روند رشد و گرایش به آن داشته است. تداخل و تراحم این فرقه با دیگر فرق مذهبی در مسائل اعتقادی و اجتماعی، بویژه در جذب پیروان، باعث درگیری و تضاد با برخی گروه‌های مذهبی از جمله حنفیان، شافعیان، شیعیان و صوفیان شد. در مقاله پیش‌رو این برخوردها، همچنین زمینه‌ها و علل رشد و سپس افول کرامیه در برخی شهرهای خراسان، طی سده‌های چهارم تا هفتم هجری مورد بحث و تحلیل تاریخی قرار خواهد گرفت.

واژه‌های کلیدی: کرامیه، تسنن، خراسان، نیشابور، هرات، غور.

۱- استادیار دانشگاه فردوسی مشهد، دانشکده ادبیات دکتر علی شریعتی، گروه تاریخ. vakili355@yahoo.com
۲- دانشجوی دکتری تاریخ ایران بعد از اسلام دانشگاه شیراز. ensiehh@yahoo.com

مقدمه

مقطع زمانی قرن سوم و چهارم در تاریخ مذاهب اسلامی اهمیت خاصی دارد. زیرا در این دوره مذاهب و فرق مختلفی در قلمرو دولت‌های اسلامی فرصت ظهور یافتند. به ویژه در خراسان که مسیر آمدوشد فراوان و پایگاه حضور علمای بزرگ بود و شکوفایی علمی و فرهنگی آن با عراق که مرکز دستگاه خلافت بود، رقابت می‌کرد، فرقه‌های مذهبی خاصی به صحنه آمد و رشد کرد. از جمله این فرقه‌ها مذهب کرامیه بود که در قرن سوم ایجاد شد و تا زمان حمله مغول، گروه مذهبی فعال و پرطرفدار در برخی از مناطق خراسان از جمله نیشابور و هرات بود. در این نوشتار، ویژگی‌ها، عملکردهای اجتماعی و عقیدتی، تعامل و تقابل این فرقه با حکومت‌ها و دیگر فرق مذهبی و همچنین نقش آنها در عرصه‌های علمی و فرهنگی مورد بررسی قرار می‌گیرد.

مذهب اعتقادی و فقهی کرامیه

کرامیه از مذاهب کلامی و اعتقادی تسنن بشمار می‌رود که در قرن سوم هجری در خراسان ظهور کرد. مؤسس آن، ابو عبدالله محمد بن کرام سیستانی (متوفی ۲۵۵ هـ) بود. وی در خراسان حدیث را بیشتر از احمد بن عبدالله جویباری و محمد بن تمیم فاریابی گرفت با هم آنان که گفته شده از کذابین و جاعلان حدیث بوده‌اند (ابن جوزی، ۱۴۱۵: ۸۵/۷ - ۸۴).

شهرت محمد بن کرام به سبب پرهیزگاری و زندگی زاهدانه‌اش بود و بعدها نیز پیروان او مشهور به زهد و پارسایی بودند و خانقاه‌های بسیاری در خراسان داشتند. وی به دلیل اظهار برخی عقاید خاص بویژه درباره توحید، از زادگاهش سیستان تبعید شد و به غرjestان رفت و در آنجا به تبلیغ عقایدش پرداخت. ظاهر پارسایانه و زهد و تعبد او باعث شد که عده بسیاری از طبقات پایین جامعه به آئین او جذب شوند و حتی بسیاری از غیر مسلمانان بدست او اسلام آورند. مردمان شهرهای ولایت غرjestان از جمله شومین و افشین در زمره پیروان وی درآمدند. وی در هرات نیز به تبلیغ آئینش پرداخت اما در آنجا ابوسعید دارمی از مبلغان شافعی، علیه وی قیام نمود و مردم شهر او را اخراج نمودند (سبکی، ۱۳۸۳: ۳۰۲/۲). ابن کرام

در زمان حکومت محمد بن طاهر بن عبدالله بن طاهر به همراه پیروانش به نیشابور رفت و در آنجا نیز به تبلیغ این مکتب پرداخت و بسیاری از روستائیان و کشاورزان شهر نیشابور به مذهب او گرویدند (بغدادی، ۱۳۳۳: ۲۲۱-۲۲۰؛ اسفراینی، ۱۳۷۴: ۹۹). محمد بن طاهر او را به جهت عقایدش درباره تشبیه و تجسیم خداوند، مدتی حبس نمود و زمانی که آزاد شد به نواحی شام رفت. سپس به نیشابور بازگشت و دوباره چندین سال محبوس بود. وی در سال ۲۵۱ هـ از نیشابور خارج شد و در سال ۲۵۵ هـ در بیت المقدس وفات یافت (ابن جوزی، ۱۴۱۵: ۸۵/۷ - ۸۴). کتاب «عذاب القبر» مهم‌ترین اثر وی بوده که در آن، عقاید مربوط به تشبیه و تجسیم خداوند و مباحث جدل‌برانگیز درباره ذات و صفات و کیفیت خداوند وجود داشته است (اسفراینی، ۱۳۷۴: ۱۰۰).

محمد بن کرام، مانند صوفیه مریدانی داشت. با اصحاب خویش مسافرت می‌کرد و به عطا و ذکر و تعلیم و تبلیغ می‌پرداخت. وی زاهد، عارف و متکلم بود. تعلیم او متأثر از تعلیم صوفیان بوده حتی طریقه او یک نوع تصوف به شمار می‌آمد. در بین متصوفه عصر، یحیی بن معاذ (متوفی ۲۵۸) و ابراهیم خواص (متوفی ۳۹۱) ظاهراً منسوب به طریقه وی بودند. یحیی بن معاذ به شیوه کرامیان عطا می‌کرد و او را یحیی واعظ می‌خواندند. طریقه ابراهیم خواص نیز تا حدی نشان از ارتباط وی با کرامیان دارد (زرین کوب، ۱۳۵۷: ۴۸-۴۹).

در تقسیم‌بندی‌های کتب فرق، کرامیه جزو صفاتیه محسوب می‌شوند؛ زیرا اثبات صفات می‌کردند ولی با استناد به برخی آیات و روایات در ثابت کردن صفات به جسمیت و به تشبیه خداوند قائل می‌شدند. آنان خود را مشبیه نمی‌دانستند و می‌گفتند که منظورشان از جسم خداوند، جوهر آن است. خداوند «واحدی الذات» و «واحدی الجوهر» است و بر عرش استقرار دارد. آنان درباره ایمان به نظریه مرجئه نزدیک بودند که می‌گفتند ایمان تنها اقرار به زبان است نه تصدیق به قلب یا عمل. درباره امامت به اجماع امت معتقد بودند و بیعت با دو امام در دو سرزمین را جایز می‌دانستند و گویا منظور آنها ثابت کردن امامت معاویه در شام و اثبات امامت حضرت علی (ع) در عراق بود (بغدادی، ۱۳۳۳: ۲۲۱ و ۲۲۹-۲۳۰؛ شهرستانی، ۱۳۵۸: ۱۳۷/۱ و ۱۴۱ و ۱۴۳).

محمد بن کرام دیدگاه‌های فقهی خاصی نیز داشت. چنان که کرامیه درگرایش فقهی دو شاخه می‌شدند. بیشتر آنها پیرو مذهب ابوحنیفه بودند و عدّه دیگر از فقه ابن‌کرام تقلید می‌کردند. بنابراین آنها دو گروه کرامی حنفی و کرامی خالص خوانده می‌شدند (مرتضی رازی، ۱۳۱۳: ۷۵-۷۶).

برخی از محققان معاصر بر این باورند که درباره نظریات و آرایه که در منابع به کرامیه نسبت داده شده، باید با احتیاط نگریست؛ زمانی که کرامیه از قدرت اجتماعی برکنار شد، گروه‌های مذهبی بعد از ایشان با تمام قوا به محو اندیشه‌ها و آثار آنان پرداختند. به ویژه بزرگ‌ترین دشمنان در حق ایشان این بوده که آنها اهل تشبیه و تجسیم‌اند. از آنجا که هیچ یک از آثار کرامیه مستقیماً باقی نمانده است، ارزیابی نهایی این اتهام به آسانی ممکن نیست. به ویژه آن که خود کرامیه بعد از محمد بن کرام در تحول تاریخی‌شان از مبانی اولیه این مذهب دور شده‌اند (شفیعی کدکنی، ۱۳۷۳-۱۳۷۴: ۳۰-۳۱). بنابراین نمی‌توان به نقل منابعی که همه ضد کرامی هستند چندان اعتماد کرد. شفیعی کدکنی به یک اثر مهم در حوزه تفسیر عرفانی قرآن براساس مذهب کرامی با عنوان «الفصول» نوشته ابوحنیفه عبدالوهاب بن محمد از علمای قرن ۴ و ۵ اشاره می‌کند که در آن برخی سخنان و آرای محمد بن کرام آمده است. به نظر شفیعی کدکنی از این سخنان برمی‌آید که وی عارفی همانند بایزید بسطامی بوده است و این دلیلی بر ناروا بودن آنچه در کتاب‌های ملل و نحل درباره او و فرقه او گفته شده، می‌باشد (شفیعی کدکنی، ۱۳۸۵: ۵).

با دقت در زندگی محمد بن کرام، مؤسس این مکتب، چگونگی انتشار این مذهب نیز آشکار می‌شود. وی همچنانکه مؤسس مذهب بود، مبلغ و ناشر آن نیز بشمار می‌رفت. با توجه به این که او مسافرت‌هایی به برخی مناطق اسلامی داشت، این مذهب در آن مناطق گسترش یافت؛ از جمله در بیت المقدس عدّه زیادی طرفدار عقاید ابن‌کرام بودند. در فسطاط نیز پیروانی داشت (ابن جوزی، ۱۴۱۵: ۷ / ۸۴ - ۸۵). اما در ایران، منطقه ماوراءالنهر و خراسان، مرکز اصلی فعالیت این گروه بود؛ از جمله در شهرهایی چون هرات و غور و غرjestان و نیشابور، پیروان بسیاری یافت و تا چند قرن، پس از مذهب حنفی و شافعیسومین

فرقه مذهبی عمده در خراسان بود. بغدادی و اسفراینی، کرامیه را به سه فرقه فرعی تقسیم کرده‌اند: حقائقیه، طرائقیه، و اسحاقیه (بغدادی، ۱۳۳۳: ۳۲۰؛ اسفراینی، ۱۳۷۴: ۹۹). اما شهرستانی آنها را شش فرقه و فخرالدین رازی هفت فرقه می‌داند (شهرستانی، ۱۳۵۸: ۱/۱۳۷؛ فخررازی، ۱۴۱۳: ۶۵). احتمالاً کرامیان با گذشت زمان انشعابات بیشتری هم یافته‌اند.

رشد و گسترش کرامیه

دامنه نفوذ کرامیه پس از ظهور در قرن سوم هجری در قلمرو خراسان، به سرعت گسترش یافت، به طوری که در قرن چهارم و اوایل قرن پنجم به اوج خود رسید و این فرقه به قدرت سیاسی و اجتماعی قابل ملاحظه‌ای دست یافت. مادلونگ، یکی از دلایل رشد و توسعه این فرقه را سازماندهی و ایجاد نهاد خانقاه و مدرسه می‌داند که کرامیان بنیان‌گذار آن محسوب می‌شدند (مادلونگ، ۱۳۷۷: ۸۰). مقدسی، وجود خانقاه‌های کرامیه در برخی از شهرها را گزارش کرده و خانقاه را مختص کرامیه دانسته است (مقدسی، ۱۳۶۱: ۴۷۴/۲). ملامود معتقد است که کرامیه بر اصلاحات اخلاقی و اجتماعی تأکید می‌ورزیدند. آنها مردم را به داشتن زندگی زاهدانه، مانند خود دعوت می‌کردند. یک‌یاز دلایل ایجاد خانقاه‌ها و انتخاب شیوه زندگی دسته‌جمعی، عدم اجبار پیروان به کار و فعالیت برای امرار معاش بود تا بدین طریق بتوانند تمام وقت به عبادت و ریاضت بپردازند. درآمد آنان از طریق صدقه و بخشش مردم بود. به سبب تأکیدی که آنها درباره زندگی ریاضت‌گونه و برابری اجتماعی داشتند، بسیاری از روستائیان و افراد کم‌درآمد جامعه به این مذهب روی آوردند (ملامود، ۱۳۷۹: ۸۰).

زهد و تقوای پیشوایان کرامیه عامل مهمی در جذب مردم محسوب می‌شد. مقدسی درباره کرامیان به خصوصیتی چون «پرهیزکاری، تعصب، پستی و گدایی» اشاره می‌کند (مقدسی، ۱۳۶۱: ۵۸/۱) که نشان‌دهنده ویژگی‌ها و خصوصیات اعتقادی و اجتماعی آنان می‌باشد. بسیاری از پیروان کرامیه کسانی بودند که به تازگی و در اثر تبلیغات این فرقه به اسلام گرویده بودند. زیرا صوفی‌گری وزهد پیشوایان و مبلغان آنان، عامل جذب غیر مسلمانان بود. مقدسی هر جا از کرامیه و حضورشان در مناطق مختلف اطلاع داده، عمدتاً از

جاذبه طریقه آنها سخن گفته است (مقدسی، ۱۳۶۱: ۴۷۳/۲-۴۷۴). این جاذبه به گسترش اسلام در نواحی تحت تبلیغ کرامیه کمک بسیار نمود. چنانکه در اثر تبلیغات و تلاش‌های ابویعقوب اسحاق بن محمشاد یکی از پیشوایان کرامیه در قرن چهارم هجری، گروه بسیاری از غیرمسلمانان از جمله حدود پنج هزار نفر به دست او مسلمان شدند (حاکم نیشابوری، ۱۳۷۵: ۲۲۴). وی جد خاندان محمشاد در نیشابور بود که رهبری کرامیه نیشابور تا مدت‌ها در دست این خاندان باقی‌بود. این گزارش میزان جاذبه کرامیه را نشان می‌دهد. در واقع فرقه کرامیه به گفته فرای، نهضت تبلیغی جدیدی بود که به تبلیغ اسلام و گرایش به آن و نیز به استفاده از سلاح برهان و جدل در کلام، کمک فراوانی نمود (هر چند قبل از آنها مرجئه و معتزله در کلام پیشی داشتند). بنابراین کرامیه نیرویی در گسترش و توسعه کلام و فلسفه ایجاد نمود و اسلام را در زمینه‌های گوناگونی رشد داد (فرای، ۱۳۵۸: ۱۵۵).

طریقه کرامیه بیشتر در همان مناطقی که تبلیغ محمد بن کرام صورت گرفت گسترش یافت؛ از جمله شهر هرات و غور و نواحی اطراف آنها و شهر نیشابور و شهرکها و روستاهای واقع در مسیر بین نیشابور و هرات مانند بوزجان جام، همان مسیری که ابن کرام خود آن را پیموده بود (نظام عقیلی، ۱۳۳۷: ۱۸۷). البته غیر از این مناطق، شهرهای دیگری چون فرغانه، ختل، جوزجانان، مرو رود و سمرقند نیز به این مذهب گرایش نشان دادند (مقدسی، ۱۳۶۱: ۴۷۳/۲-۴۷۴). نام این شهرها نشان‌دهنده گسترش قابل ملاحظه کرامیه در خراسان می‌باشد. اما مهمترین شهری که کرامیان در آن نفوذ گسترده‌ای داشتند و شور و فعالیت مذهبی و اجتماعی‌شان در آنجا به اوج خود رسید، نیشابور بود. شهری که در این دوره کانون فعالیت‌های مذهبی فرق مختلف اسلام شده بود. کرامیان در این شهر طی قرن چهارم و اوایل قرن پنجم به قدرت سیاسی و اجتماعی خاصی دست یافتند.

جدال کرامیه با دیگر مذاهب اسلامی

بارش‌روزافزون مذهب نوظهور کرامیه، مذاهب کلامی و فقهی مطرح در این دوره چون موقعیت خود را در خطر می‌دیدند، به مخالفت با این مذهب پرداختند. کرامیه نیز که در این دوره از قدرت اجتماعی و مذهبی زیادی برخوردار بود، به جدال با مذاهب و فرقه‌های معاصر خود

پرداخت. اشعری‌ها که پیش از این در بحث صفات خداوند با مشبهه به شدت مخالفت ورزیده بودند، اینک در رویارویی با کرامیان به سبب آن‌که ایشان را نیز دارای باورهای تشبیهی و تجسیمی درباره خداوند می‌دیدند، به سختی با آنان درگیر شدند و حتی آنان را کافر شمردند (اسفراینی، ۱۳۷۴: ۹۹). در ضمن اشاعره نیز چون در مرحله رشد و گسترش خود بودند، کرامیه رقیب بزرگی برای آنها محسوب می‌شد. برخوردها و مناظراتی که بین آنها روی داده است، نشانگر این رقابت و درگیری بین آنها می‌باشد. به ویژه اینکه هر دو فرقه کرامیه و اشاعره در کلام و در به کارگیری برهان وجدل توانا بودند. برخی از علمای بزرگ اشعری در خراسان طی مجالس مناظره‌ای به دفاع از عقاید اهل سنت (اشعری) در مقابل کرامیه پرداخته‌اند، از جمله ابواسحاق اسفراینی متکلم مشهور اشعری که از بزرگترین مبلغان این مذهب نیز به شمار می‌رفت، در حضور سلطان محمود غزنوی با کرامیه مناظره سختی کرد و آنها را به شدت منکوب و مردود نمود (اسفراینی، ۱۳۷۴: ۱۰۰) و نمونه دیگر، مناظره‌ای است که عبدالقاهر بغدادی با ابن‌مهاجر کرامی در حضور سپهسالار ابوالحسن سیمجوری انجام داده است (بغدادی، ۱۳۳۳: ۱۶۴). مورد دیگر درگیری‌هایی بود که ابن‌فورک اشعری در نیشابور با کرامیه داشت و آزاری که از آنها متوجه او شد تا جایی که توسط آنان و احتمالاً از سوی ابوبکر محمشادیه «رفض» متهم شد. به همین سبب سلطان محمود وی را به غزنه دعوت نمود و مناظراتی بین او و کرامیان رخ داد که براساس منابع وی هنگام بازگشت از غزنه به نیشابور در راه توسط کرامیه مسموم شد و درگذشت (ابن عساکر، ۱۴۲۰: ۱۷۹-۱۸۰). همچنین ابوعبدالله، حاکم نیشابور، فقیه شافعی و محدث بزرگ خراسان از این فرقه‌آزار بسیار دید. چنانکه منبر وی را شکستند و حتی مانع خروج و یاز منزلش شدند تا نتواند برای ایراد و عطف و حدیث در مسجد حضور یابد. به عقیده سبکی وی بیشتر به این جهت از سوی کرامیه دچار سختی و محنت شد که احادیثی را نقل می‌کرد که دلخواه آنان نبوده است (سبکی، ۱۳۸۳: ۱۶۳/۴).

کرامیان با حنفیان نیز درگیریهایی داشتند؛ چنانکه قاضی صاعد، رئیس حنفیان نیشابور در زمان ابوبکر محمشاد کرامی در حضور سلطان محمود و کرامیه، بسیاری از عقاید آنان به خصوص عقیده کرامیه درباره تشبیه و تجسیم خداوند را مطرح نمود و ابوبکر محمشاد را به

مشبهی بودن متهم نمود. هر چند ابوبکر این اتهام را از خود دور کرد ولی جدال و درگیری آن دو بعد از آن بیشتر شد، چنانکه ابوبکر نیز در مجلسی دیگر قاضی صاعد را به اعتزال متهم کرد. البته سلطان محمود با برپایی مجلس مباحثه و مناظره‌ای در حضور قاضی القضاة به این اتهام رسیدگی نمود که در نتیجه از قاضی صاعد رفع اتهام شد. اما قاضی از آن پس بیشتر خلوت گزید و به عبادت مشغول گردید و قضاوت را بر عهده فرزندان و گذاشت (جرفادقانی، ۱۳۴۵: ۳۹۵-۳۹۷). به نظر می‌رسد درگیری‌های وی با کرامیه در این مسأله بی‌تأثیر نبوده است. این امر نشان‌دهنده پیروزی کرامیه در این مقطع از زمان است که گروه‌های رقیب آنان منزوی شدند و پایگاه‌های اجتماعی و سیاسی خود را به نفع کرامیه از دست دادند.

ابوبکر محمد بن اسحاق با شیعیان نیز به دشمنی می‌پرداخت. وی در این مورد سرسختی زیادی نشان می‌داد. چنانکه به گفته عتبی، بسیاری از روافض را مثله کرد و بدین سبب موقعیت و مقام او نزد حکومت افزایش یافت (جرفادقانی، ۱۳۴۵: ۳۷۰). همچنین به دستور ویمسجد جدید شیعیان در نیشابور خراب گردید (صریفینی، ۱۴۰۳: ۱۲). در برخورد با شیعیان کار کرامیه راحت‌تر بود. زیرا شیعیان نزد حاکمان موقعیت و جایگاهی نداشتند و در جامعه نیز در اقلیت بودند.

کرامیه هر چند گرایش‌های صوفیانه داشتند، اما با برخی از صوفیان نیز به مخالفت برخاستند؛ به ویژه زمانی که ابوسعید ابوالخیر، صوفی معروف این عصر، وارد نیشابور شد و بسیاری از مردم به وی روی آوردند، رؤسای دیگر گروه‌ها و مذاهب از جمله کرامیه وی را قدرت‌جویی در مقابل خود دیدند و با او مخالفت کردند و حتی اعتراض خود را به سلطان محمود غزنوی رساندند تا به این امر رسیدگی کند (ابن منور، ۱۳۶۶: ۶۸ و ۶۹؛ جمال الدین ابوروح، ۱۳۶۶: ۵۸-۶۰).

زرین کوب درباره ابوسعید، معتقد است که وی اولین صوفی است که سماع و غزل را در خراسان بین صوفیه رواج داد. او مجالس سماع زیادی به راه می‌انداخت و بدین وسیله پیروان زیادی جلب کرد. اما همین امر موجب تحریک خشم و نارضایتی علمای شهر به ویژه

حنفیان و دیگر صوفیان شد و کار به شکایت نزد سلطان محمود کشید (زرین کوب، ۱۳۵۷: ۶۱-۶۲).

با وجود این که در برخی منابع به درگیری بین صوفیان و کرامیه، به ویژه در زمان ابوسعید ابوالخیر اشاره شده است، اما درجای دیگری - البته با فاصله زمانی چند دهه - از روابط مسالمت‌آمیز صوفیان و کرامیه سخن رفته است. کتاب «مقامات ژنده‌پیل» که به شرح کرامات ابونصر احمد جام، صوفی معروف قرن ۵ می‌پردازد، گزارش‌هایی از ارادت و شیفتگی شیخ جام به برخی از زاهدان کرامی قبل از خود به ویژه محمدبن کرام آورده و مطالبی درباره تعظیم و تکریم برخی از بزرگان کرامی نسبت به شیخ جام ارائه کرده است (غزنوی، ۱۳۴۵: ۱۱۳-۱۱۴ و ۲۴۹-۲۵۰). برخی از این حکایات جالب توجه است؛ از جمله این که صوفیان و برخی بزرگان مذهبی به زیارت مزار محمشاد و برخی بزرگان کرامی مانند اسحاق بن محمشاد و استاد امام احمد بجستانی می‌رفته‌اند (همان: ۱۹۷ و ۲۴۷-۲۴۹). در این حکایات اعتقاد به برخی کرامات درباره زادگاه محمدبن کرام در سیستان و یا مزار دیگر کرامیان نیز دیده می‌شود (همان: ۱۹۵-۱۹۶ و ۱۹۷) که نشان‌دهنده تعلق خاطر جامعه آن عصر به اسلاف کرامیه و محبوبیتی بوده که تا این زمان در بین مردم کسب کرده بوده‌اند.

شفیعی کدکنی در مقاله‌ای با عنوان «روابط شیخ جام با کرامیان عصر خویش» با آوردن چنین حکایاتی بیان می‌کند که این داستان‌ها از روابط نزدیک شیخ جام با جامعه کرامی خبر می‌دهد، البته وی خاطر نشان می‌کند که شیخ جام کرامیان معاصر خود را قبول نداشته ولی کرامیان اولیه را نمونه‌ای از اولیا دانسته است. شفیعی علت برخی تعارضات شیخ جام با کرامیان معاصرش در ناحیه بوزجان جام را به سبب انحرافات می‌داند که اینان نسبت به اصول اولیه محمدبن کرام داشتند (شفیعی کدکنی، ۱۳۷۴-۱۳۷۳: ۴۰ و ۴۳).

با توجه به این که کرامیه هم جزو صوفیان به شمار می‌رفتند، تعامل متفاوت کرامیان و دیگر صوفیان طی دو دوره با ابوسعید ابوالخیر و شیخ احمد جام چند دلیل داشته است: یکی عملکرد متفاوت دو گروه بود؛ زمانی ابوسعید به سبب رواج سماع بین صوفیان، مطرود کرامیه

و دیگر گروه‌ها گردید. اما در زمان شیخ احمد جام به دلیل طریقه معتدل و تعظیم متقابل او نسبت به بزرگان کرامیه خود نیز مورد تکریم و تعظیم قرار گرفت. عامل دیگر جایگاه و موقعیت اجتماعی متفاوت کرامیه طی این دوره بود؛ در زمان ابوسعید، کرامیه موقعیت برتری را دارا بودند و صوفیان را رقیبی برای خود می‌دیدند. بنابراین برخورد خصومت‌آمیزی با آنان در پیش گرفتند. اما در زمان شیخ احمد جام، کرامیه دیگر قدرت اجتماعی قابل توجهی نداشتند و بنابراین روش مسالمت‌آمیزتری برگزیدند. در ضمن تعظیم و تکریم بزرگان در گذشته کرامی به عنوان زاهد و عارف فقط برای عده خاصی از زاهدان و صوفیان زمان مطرح بوده و عمومیت نداشته است چنان که حتی صوفیان غیرکرامی نیز چندان جایگاهی در نزد بقیه مذاهب نداشتند. در برخی حکایات نیز اشاره شده که حتی «ولیان» اتباع صدرالدین علی هیصم نیشابوری، رهبر کرامیان نیشابور، اعتقادی به شیخ احمد جام نداشتند. از باب نمونه در حکایتی آمده است که امام علی هیصم نیشابوری از ترس اینکه «ولیان» با وی به خصومت برخیزند، در مجلس برخلاف میلش شیخ احمد جام را دعا نگفته است (غزنوی: ۱۳۴۵، ۲۴۹-۲۵۰). در حکایت دیگر نیز آمده است: «دیگر روزی امام علی هیصم گفت: بقا باد شیخ‌الاسلام را که این ولیان مرا می‌گویند که تو چه دیده‌ای از وی (شیخ احمد جام) که او را چندین تواضع می‌نمایی؟ و ترا در عالم بانگ و بارنامه و شاگردان بسیار است و این شینی باشد عظیم...» (همان: ۱۱۳-۱۱۴). در اینجا اتباع امام علی هیصم بر او اعتراض داشته‌اند که تو با این مقام چرا در برابر شیخ جام فروتنی می‌کنی و این امر برای فرقه کرامیه مایه ننگ است. بنابراین گمان می‌رود روابط کرامیه و صوفیان بیشتر موردی بوده است تا اینکه عمومیت داشته باشد.

جایگاه اجتماعی و فرهنگی کرامیه در نیشابور (عصر طلایی)

مذهب کرامیه در سراسر دوره سامانیان در حال پیشرفت و رشد بود تا اینکه در اواخر دوره سامانیان و ظهور غزنویان به اوج اقتدار خود رسید. در اوایل دوره سامانی این فرقه دارای پیروان فراوانی بود و جایگاه و موقعیت خوبی در جامعه کسب کرده بود و احتمالاً در بخارا پایتخت سامانیان نیز نفوذ یافته بود و علمای مذاهب سنی آن زمان بویژه

حنفیان، کرامیه را رقیب و خطر جدی برای خود احساس می‌کردند و به نظر می‌رسد که در ترغیب حاکمان سامانی بر محکوم نمودن آنان مؤثر بودند. از این رو بود که کرامیه از جانب سامانیان طرد شدند و به طور رسمی به کفر متهم گردیدند. در کتاب **سواد الاعظم** که عقیده‌نامه رسمی سامانیان و علمای آن دوره بود، کرامیه در شمار هفتاد و دو گروه مذهبی که اهل بدعت بودند، از همه بدتر و جاهلتر معرفی شده‌اند (نویسنده، گروه هفتاد و سوم، حنفیان را اهل سنت و گروه نجات یافته می‌داند). در همین کتاب به احادیثی در رد این گروه از طرف پیامبر استناد شده است. نویسنده، کرامیه را به شدت مطرود دانسته و آنها را لعن ورد کرده است، به ویژه از نظر روابط اجتماعی تأکید زیادی بر عدم ارتباط با آنها نموده است؛ در یکی از این احادیث چنین آمده است. «... هر که ایشان را دریابد با ایشان ننشیند و اگر ایشان سلام کنند جواب سلام مدهید و اگر بیمار شوند مپرسید و اگر بمیرند بجزایزه ایشان حاضر نشوید و بدانچه کنند متابع ایشان نشوید...». به احتمال زیاد، تأکید در عدم ارتباط با کرامیه به دلیل جاذبه خاص رفتار صوفیانه و زاهدانه آنها بوده که افراد را سریع به طرف خود جلب می‌نمودند، چنانکه زهد و پرهیزکاری کرامیه دامی فرض شده که مردم را به وسیله آن صید کرده و پیرو خود می‌نمودند (حکیم سمرقندی، ۱۳۴۸: ۱۸۶ - ۱۸۷).

به دلیل اینکه سامانیان، تعصب زیادی در دفع و مقابله عملی با مذاهب غیر رسمی نداشتند، کرامیه بدون تعرض خاصی به رشد و گسترش خود ادامه داد و در زمان غزنویان به مرحله‌ای از قدرت رسید که با دیگر مذاهب و گروه‌های عمده عصر، بویژه مذهب حنفی و شافعی و گروه صوفیان برای کسب قدرت و برتری و نفوذ در جامعه رقابت می‌پرداخت. در این عصر، رهبر معروف کرامیه فردی از خاندان معروف محمشاد بنام ابوبکر محمد بن اسحاق بن محمشاد (متوفی ۴۲۱ هـ) بود که شهرت بسزایی یافت و دوران زندگی او عصر طلایی فرقه کرامیه بود. وی بعنوان «واعظ» و صاحب نظر در نزد سلاطین و «بسیط الجاه» معرفی شده است (صریفینی، ۱۴۰۳: ۱۲). ابوبکر محمشاد اعتبار و نفوذ فراوان و وجهه خاصی نزد سلاطین غزنوی یافت. در ابتدا نزد سبکتکین غزنوی مورد توجه خاص قرار گرفت و تحت تأثیر و جاذبه وی، سبکتکین به این مذهب گروید. دلیل این گرایش و دل بستگی، تزه و صوفی‌نمایی و کرامات کرامیه بویژه شخص ابوبکر بود که در سبکتکین مؤثر واقع شد و

باعث حمایت و جانبداری وی از فرقه کرامیه گردید و طبعاً ابوبکر اسحاق نیز جایگاه والایی در حکومت غزنویان پیدا کرد و از آن زمان دوران اوج کرامیه یا عصر طلایی آنها آغاز شد (جرفادقانی، ۱۳۴۵: ۳۹۲).

مقام و منزلت ابوبکر محمد بن اسحاق در زمان سلطان محمود تداوم داشت، بلکه بیشتر نیز شد. بنا به روایت عتبی زمانی که لشکریان قراخانی به خراسان حمله کردند و سلطان محمود در جنگ مولتان بود، قراخانیان ابوبکر محمد را با خود بردند. وی دلیل این امر را «غلو او در تعصب سلطان و غلبه اتباع او» دانسته که ترکان از او نایمن بودند. ابوبکر اسحاق در فرصتی مناسب از چنگ آنان گریخت و به نیشابور بازگشت و این رفتاری وی باعث افزایش اعتبار و حرمت وی بویژه نزد سلطان گردید (جرفادقانی، ۱۳۴۵: ۳۹۳). رابطه نزدیک وی با سلطان محمود و کثرت پیروان کرامیه در نیشابور از نکات قابل توجه گزارش عتبی است. از آن پس بود که وی به ایفای هر چه بیشتر نقش اجتماعی و مذهبی خاص در نیشابور پرداخت. در همین زمان است که ابوبکر محمشاد به عنوان رهبر کرامیه در نیشابور از طرف سلطان محمود به سمت ریاست شهر نیز برگزیده شد و قدرت اجتماعی و سیاسی کرامیه افزایش یافت. این امر در افزایش تعداد پیروان و طرفداران وی نیز قابل ملاحظه بود. چنانکه بنا به گزارش ابن‌متور تعداد پیروان ابوبکر کرامی در نیشابور بیست‌هزار نفر بوده. در حالی که پیروان و اتباع قاضی صاعد حنفی را که بزرگترین مذهب پرتعداد در خراسان بود سی‌هزار نفر ذکر کرده است (ابن‌منور میهنی، ۱۳۶۶: ۷۲).

زمانی که ابوبکر محمشاد به ریاست شهر برگزیده شد، سلطان محمود نیز سیاست مبارزه با قرامطه، روافض و معتزله را درون قلمرو خود به اجرا درآورد. گفته شده که ابوبکر محمشاد نیز به بهانه یافتن قرامطیان و روافض در نیشابور به اخاذی از مردم و ایراد اتهام به بسیاری از افراد می‌پرداخت و از کسانی که در معرض اتهام قرار می‌گرفتند حق سکوت می‌گرفت. او از همین شگرد در رقابت بین مذاهب مخالف خود یعنی مذهب حنفی و شافعی استفاده نمود و برخی از بزرگان این مذاهب را به رفض و اعتزال متهم کرد (جرفادقانی، ۱۳۴۵: ۳۹۳ و ۳۹۵).

با توجه به نفوذ کرامیه در زمان ریاست ابوبکر، مقامات و مناصب دیگری نیز به عهده کرامیه قرار گرفت. چنانکه محتسب نیشابور در زمان ابوسعید ابوالخیر (از ۴۱۵ تا ۴۲۵ ه. در نیشابور بوده) فردی کرامی بوده است (ابن منور، ۱۳۶۶: ۱۲۶). در اینجا این نکته قابل توجه است که با تغییر شرایط اجتماعی کرامیه و قدرت‌یابی آنان، بسیاری از عقاید و خصوصیات اولیه آنها به ویژه در بین رهبران و بزرگان شهری تغییر یافت؛ به خصوص نظریه زهد و کناره‌گیری از امور دنیوی و اشاعه و تبلیغ آن که مؤسس کرامیه محمد بن کرام، تأکید و توجه خاصی روی آن داشت و این نظریه از مشخصه دیانت کرامی محسوب می‌شد. اما در این دوره برخی شواهد نشان‌دهنده وجهه متفاوتی از این نگرش بود؛ همچون به عهده گرفتن مناصب عمده شهری و حکومتی و رقابت آنان با دیگر گروه‌ها بر سر قدرت و اخذی و رشوه گرفتن که مغایرت با عقاید اولیه را نشان می‌دهد. البته این مسأله در بین همه پیروان کرامیه مصداق نیافته بود.

تسلط و حاکمیت کرامیه دوام زیادی نداشت. چرا که این امر اعتراض و انتقاد دیگران را برانگیخت. تسلط کرامیان بر نیشابور و جلب حمایت سیاسی و نفوذ اجتماعی آنان موجب به خطر افتادن منافع دو گروه عمده مذهبی در نیشابور، یعنی مذهب شافعی و حنفی گردید و اختلافات و درگیری‌هایی را ایجاد کرد. آن دو گروه تلاش زیادی در به‌زیر کشیدن ابوبکر کرامی از منصب ریاست و قدرت داشتند. چنان که نقش قاضی صاعد حنفی در تبیین و تشریح مذهب کرامی نزد سلطان محمود و اتهام مشبهی بودن به ابوبکر کرامی در انزجار محمود از عقیده کرامیان مؤثر بود (جرفادقانی، ۱۳۴۵: ۳۹۴-۳۹۵). پس از این اعتراضات، سلطان محمود ریاست‌شهر را به ابوعلی حسن بن محمد بن عباس، معروف به حسنک وزیر سپرد که تعصب مذهبی نداشت و از خاندان‌هایی مکنث و ثروت نیشابور بود. وی توانست تا حدی اختلافات و کشمکش‌هایی را که بر سر قدرت و مناصب در نیشابور در جریان بود، از بین ببرد. بدین‌گونه قدرت فوق‌العاده کرامیه و دوره اوج و نفوذ اجتماعی و سیاسی آنان به پایان رسید (جرفادقانی، ۱۳۴۵: ۳۹۷-۳۹۸). بویژه زمانی که سلطان محمود خود از عقاید کرامیه رو گرداند و حتی به سرکوب آنها پرداخت، علمای بزرگ کرامی را به توبه واداشت و

مدارس و مجالس وعظ و تدریس آنها را ممنوع کرد و برخی از آنها را تبعید و برخی را خانه‌نشین کرد (جرفادقانی، ۱۳۴۵: ۳۹۵).

قدرت کرامیه بعد از این ماجرا در نیشابور به ضعف گرایید. البته تا زمانی که ابوبکر اسحق محمشاد زنده بود هنوز جزء اعیان و بزرگان شهر محسوب می‌شد چنانکه وقتی سلطان مسعود غزنوی از ری به نیشابور وارد شد، توجه خاصی به وی و چند تن از علمای مذاهب دیگر نمود (بیهقی، ۱۳۵۰: ۴۲). احتمالاً پس از مرگ وی (۴۲۱ هـ) بود که کرامیه پیشوای مهمی در نیشابور نداشت و از گردونه قدرت اجتماعی و سیاسی خارج شد و توسط دیگر گروه‌های بانفوذ به حاشیه رانده شد. هر چند تا اوایل سده ششم هنوز کرامیه به عنوان یک گروه مذهبی تداوم داشت و برخی از علمای کرامی در نیشابور حضور داشتند و همچنان از اقتدار و نفوذ مردمی و سیاسی محدودی برخوردار بودند.

بر اساس گزارش منابع در نیمه دوم قرن پنجم، کرامیه در نیشابور دو طایفه بودند: هیصمیه که علم اصول کرامی را به روش محمد بن هیصم قبول داشتند و با هیصمیه هرات مرتبط بودند. هیصمیه بیشتر در هرات بودند و احتمالاً محمد بن هیصم نیز متعلق به این منطقه بوده است. گروه دیگر از کرامیان به تونیه معروف بودند (ابن ابی‌الوفاء، ۱۴۱۳: ۵۵۶/۲). تون منطقه‌ای در نزدیکی نیشابور بوده است. بسیاری از بزرگان و علمای کرامی نیشابور در این زمان متعلق به این منطقه بودند و تونی خوانده می‌شدند و در نیشابور به تدریس اشتغال داشتند (ابن‌منور، ۱۳۶۶: ۵۵۶/۲).

درباره روابط کرامیان و سلجوقیان در خراسان گزارشی مبنی بر اینکه از طرف سلجوقیان به طور رسمی مخالفت جدی با کرامیان صورت گرفته باشد یا تحت تعقیب و آزار قرار گرفته باشند، در اختیار نیست. ضمن اینکه دیگر فرق مذهبی نیز چندان درگیری با آنان نداشتند. چرا که در دوره اخیر از نفوذ و قدرت آنها به نسبت قرن پیش کاسته شده بود. البته در اواخر قرن پنجم در سال ۴۸۸ یا ۴۸۹ ق. بین کرامیان نیشابور با دیگر طوایف سنی یعنی شافعی و حنفی درگیری رخ داد. در این نزاع دو گروه علیه کرامیان با هم متحد شدند و ابوالمعالی جوینی شافعیو قاضی ابوسعید محمد بن احمد صاعدی حنفی، ریاست این دو گروه را به عهده

داشتند. به گفته ابن فندق آنان از بیهق نیز درخواست کمک کردند و درگیری به جنگ شدیدی انجامید که خسارات و تلفاتی نیز به بار آورد. سرانجام حنفیان و شافعیان پیروز شدند و بیشترین صدمات به کرامیه وارد گردید. مدارس کرامیه خراب شد و بسیاری از آنها کشته شدند. این واقعه آخرین تکاپوهای کرامیان بر سر قدرت و نفوذ در نیشابور را نمایان می‌کند (ابن فندق، ۱۳۱۷: ۲۶۸-۲۶۹؛ ابن اثیر، بی‌تا: ۱۷/۲۲۸-۲۲۹).

عبدالعافر فارسی برخی از علمای بزرگ کرامی متعلق به قرن پنجم و ششم را در اثر خود ذکر کرده است که اکثر آنها را عابد وزاهد و کثیرالعبادة توصیف کرده است (صریفینی، ۱۴۰۳: ۸۶، ۱۳۸، ۲۰۸، ۲۲۳ و ۶۸۶). مثلاً وی از ابو عبدالرحمن عمر بن استاد ابوبکر محمد بن حسن، معروف به حامدی (م ۵۱۶ هـ) بعنوان عابد و زاهد کرامی نام برده و بیان کرده است که او به مرضی که به سبب زیادی سجده به او رسیده بود، درگذشت (همان: ۵۶۱).

کرامیان طی این دوره در علومی چون قرائات و علم ادب نیز معروف بودند. چنانکه در منابع بسیاری از آنها مقری و ادیب خوانده شده‌اند (همان: ۲۰۹، ۳۷۱، ۴۷۰ و ۵۶۱) و برخی از آنان به تدریس علم ادب اشتغال داشتند؛ مانند محمد بن صاعد ابونصر المعی که ادیب و فاضل بود و در نیشابور به تأدیب مشغول بود (همان: ۹۰). همچنین برخی از خاندان‌های کرامیاز ادبای مشهور زمان بودند؛ مانند اسحاق بن ابی‌الاسعد بن ابراهیم طرماحی که ادیب و فردی اصیل از خاندان ادبای مشهور بود (همان: ۲۲۵).

افول کرامیه در نیشابور، اوج درهرات و غور

قرن ۶ را می‌توان دوره افول کلی کرامیه در نیشابور محسوب کرد. طبق گزارش ابن فندق در زمان وی از مدرسه‌ای که در اوایل قرن ۵، توسط ابوالقاسم عمرو برای کرامیان در نیشابور ساخته شده بود هیچ اثری باقی نمانده بود (ابن فندق، ۱۳۱۷: ۱۹۴-۱۹۵). احتمال دارد این مدرسه بر اثر درگیریها و منازعات بین فرق، خراب شده و به دلیل ضعف کرامیه بازسازی نگردیده بود.

عواملی که باعث محو و افول کرامیه در نیشابور شد عبارت بودند از: مخالفت و مبارزه فرق شافعی و حنفی با کرامیه؛ رشد روز افزون مذهب شافعی و گرایش کرامیه به این مذهب؛ گسترش تصوف و پیوند آن با شریعت که توانست خلاء عرفانی طالبان را پر نماید و جایگزین عرفان افراطی کرامیه شود؛ عدم حمایت سلجوقیان از کرامیه؛ تلقی خاص کرامیه درباره خلاء توحیدی یعنی اعتقاد به تشبیه و تجسیم خداوند که نتوانست جایگاه مستحکمی در مذهب اهل سنت به دست آورد و از سوی همین گروه حکم ارتداد یافت. البته احتمال می‌رود اتهامات گروه‌های مذهبی به کرامیه مبنی بر نسبت دادن برخی آرا و اندیشه‌ها به ایشان، آنها را منفرود نموده و در ضعف و افول‌شان بی‌تأثیر نبوده است.

همچنین از عوامل اجتماعی طرد کرامیه در نیشابور به نظر مالمود، نگرش منفی آنان به فعالیت اجتماعی و کار و تلاش برای امرار معاش بود که هر چند عده زیادی از طبقات سطح پایین جامعه آنرا پذیرا شدند، ولی این مسئله در نیشابور که از مراکز عمده تجاری و کشاورزی در منطقه بود، نمی‌توانست چندان دوام بیاورد. از این رو دوره اوج کرامیه یا عصر طلایی آنان زودگذر و ناپایدار بود (مالمود، ۱۳۷۹: ۸۲-۸۳).

با وجود این که قدرت کرامیه در نیشابور به افول می‌گرایید، اما این طریقه در نواحی غور و غزنه و هرات همچنان تا یک قرن دیگر به صورت گروهی فعال و نیرومند باقی ماند. زمانی که سلطان محمود در سال ۴۱۱ هـ ناحیه غور را فتح کرد، مبلغان کرامی را به آن ناحیه فرستاد تا مردم را به اسلام دعوت نمایند. جالب است که این امر زمانی روی می‌داد که وی از حمایت کرامیه در نیشابور دست کشیده بود اما چون هنوز این گروه به عنوان گروه پرتطرفدار در این شهر بود و احتمال درگیری آنان با دیگر مذاهب زیاد بود، سلطان محمود سعی کرد بزرگان و علمای آنها را به ناحیه غور که هنوز رقیب مذهبی نداشت، متوجه نماید. بنابراین اسلام با عقیده کرامی در غور رشد یافت (مالمود، ۱۳۷۹: ۸۲-۸۳). این فرقه از حمایت سلاطین غوری نیز برخوردار بود. براساس گزارش منابع این دوره سلاطین غوری همگی دارای مذهب کرامی بودند (جوزجانی، ۱۳۴۲: ۱/ ۳۶۲) و حاکمان غوری باعث رواج و رونق مذهب کرامیه گردیدند.

کرامیه از لحاظ اجتماعی و مذهبی موقعیت مناسبی در این منطقه به دست آوردند. برخی از آنان مقام قضاوت را عهده‌دار شدند؛ از جمله قاضی مجدالدین عبدالمجید بن عمر، معروف به ابن قدوه از کرامیان هیصمی که از خاندانی بزرگ و معروف بود و به دانایی و پارسایی شهرت داشت و نزد سلاطین غوری بویژه غیاث‌الدین حاکم غور و غزنه از مقام ارجمندی برخوردار بود (ابن اثیر، بی‌تا: ۲۴ / ۲۱۴-۲۱۵). مسجد جامع نیز در این منطقه در دست کرامیان بود و وعظ و سخنرانی در آن را کرامیان بر عهده داشتند (همان: ۲۴ / ۲۱۶). به این وسیله تبلیغ و ترویج مذهب کرامی در این منطقه به راحتی صورت می‌گرفت به ویژه این که مانند کرامیان نیشابور تحت فشار گروه‌های رقیب قرار نداشتند.

مدارس خاص کرامیان نیز در ناحیه غور وجود داشت و مدرسانی مشهور و با نفوذ نزد سلاطین غوری در این مدارس به تدریس می‌پرداختند. علمای بزرگی از این فرقه مشهور بودند؛ از جمله امام صدرالدین علی هیصم نیشابوری که مدرس مدرسه شهرافشین در غرجهستان بود (جوزجانی، ۳۶۲: ۱۳۴۲). زمانی که ملک غیاث‌الدین غوری از مذهب کرامی روی گرداند و به مذهب شافعی گروید، علمای کرامی از سلطان رنجیدند و حتی صدرالدین مذکور با ارسال قطعه شعری به سلطان اعتراض کرد. وی درین شعر بیان کرده است که خواجگان شافعی در دربار سلاطین فراوان است ولی هیچ پادشاهی بر مذهب شافعی نبوده است و بر سلطان ایراد و انتقاد می‌کند که اگر از طریقه پدر و جدش که همگی کرامی بودند، خلاف نمود، چرا لااقل بر راه و رسم دیگر سلاطین نرفت و حنفی نگردید. او در این نامه غیاث‌الدین را تنها سلطانی دانسته که شافعی است. غیاث‌الدین از اقدام وی رنجور شد و او را مورد بی‌مهری قرارداد. صدرالدین نیز در غور نماند و به نیشابور رفت و مدت یکسال در آنجا بود و بعد از آن دوباره قطعه شعری در مدح و ثنای سلطان به غور فرستاد و غیاث‌الدین هم وی را باز طلبید (جوزجانی، ۱۳۴۲: ۱ / ۳۶۳-۳۶۴).

با وجود اینکه سلطان غوری، شافعی مذهب شد، در دوره او کرامیان مورد طرد و انکار قرار نگرفتند و موقعیت خود را از دست ندادند. زیرا سلاطین غوری به عدم تعصب موصوف بودند (همان: ۱ / ۳۶۱). کرامیان هرات با اشاعره مخالفت زیادی داشتند. زمانی که سلطان

غیاث‌الدین شافعی شده بود، فخرالدین رازی از علمای بزرگ اشعریه نزد وی در هرات رفت و بسیار مورد توجه قرار گرفت و سلطان، مدرسه‌ای برای او ساخت. این امر مایه نگرانی کرامیان شد که در هرات در اکثریت بودند و چون فخررازی در مناظرات و مباحثات خود به شدت آنها را محکوم می‌نمود و علناً آنها را رد می‌کرد با او دشمنی می‌ورزیدند و جدالهایی نیز بر سر این مسائل روی می‌داد که از آن جمله در فیروزکوه آشوبی علیه اشاعره بویژه فخر رازی برپا شد که با دخالت سلطان و دور کردن فخررازی از فیروزکوه، پایان یافت (ابن‌اثیر، بی تا: ۲۴/ ۲۱۴-۲۱۷). فخررازی در آثارش بسیاری از کرامیه را شدیداً مورد طرد و انکار قرار داده است. اکثر مباحث کتاب «اساس‌التقدیس» وی بر ضد عقاید کرامیه است. همچنین در رساله «نفی الحیز و الجہت» و رساله «نفی جہت از ذات باری» عقاید کرامیه را رد کرده است (مایل هروی، ۱۳۴۳: ۱۴۳).

بطور کلی کرامیه در سده ششم، بیشتر در ناحیه غور و غرjestان و هرات حضور داشتند و تعداد محدودی از آنها هم در نیشابور بودند. اما به دلیل قوت گرفتن و مستحکم شدن موقعیت دیگر فرق مذهبی مانند شافعی، حنفی و شیعه موقعیت کرامیه ضعیف شد. ضمن اینکه وجهه اجتماعی این مذهب نیز در خراسان بر اثر تبلیغات ضد کرامی مخدوش شده بود به طوری که در اکثر شهرهای خراسان، مردم، کرامیان را باطل می‌شمردند. بنابراین قول ابن‌اثیر زمانی که غیاث‌الدین و برادرش شهاب‌الدین غوری بر خراسان مسلط شدند به آن دو گفته شد: «مردم همه شهرها کرامیان را گنهکار برمی‌شمارند و خوار می‌انگارند، بهتر است که از مذهب ایشان دوری جویندو آن دو نیز شافعی شدند» (ابن‌اثیر، بی تا: ۲۴/ ۲۲۳). بنابراین کرامیان که در آستانه حمله مغول در حال افول بودند، با انقراض غوریان و با حمله مغول موجودیت منسجم خود را از دست دادند و دیگر به عنوان گروه و جریانی مستقل استمرار نیافتند.

حاصل سخن

کرامیه به عنوان یکی از فرق تسنن در دوره‌ای ظهور کرد که دیگر مذاهب و فرق مسلمانان دوره رشد خود را می‌گذراندند و هر فرقه سعی در گسترش نفوذ و دستیابی به قدرت اجتماعی برتر داشت. فرق و مذاهبی چون شافعی، حنفی، شیعی و مذهب اعتقادی اشعری و گروه صوفیان با اعتقادات و سیره عملی خود در این دوره درصدد دستیابی به موقعیت موردنظر خود بودند و بالطبع این مسأله باعث ایجاد رقابتها و یادگیری‌هایی بین آنان می‌گردید.

مذهب کرامی پس از ظهور و نشر عقاید، به سبب برخی ویژگی‌هایش به سرعت در جامعه گسترش یافت. این رشد سریع و ناگهانی، بر دیگر فرق مذهبی، ناگوار و ناخوشایند می‌نمود. بنابراین این فرقه‌ها به رقابت با مذهب کرامیه پرداختند که این رقابت‌ها در زمینه‌های سیاسی، اجتماعی، علمی و مذهبی (مباحثه) بود و گاه به جنجال‌ها و درگیری‌ها و زدوخورد نیز می‌انجامید و تلفات و صدماتی بر گروه‌های درگیر وارد می‌کرد.

موافقت و مخالفت حکومت‌ها نیز در روند رشد یا افول این مذهب مؤثر بوده است، چنان که محمود غزنوی و بعد غوریان در مقاطع خاصی چنین نقشی را ایفا کردند. مذهب کرامیه فقط در نواحی‌ای که بنیان‌گذار آن به آن مناطق مسافرت یا مهاجرت کرده بود انتشار یافت. بنابراین، این مذهب در ایران فقط در خراسان به ویژه منطقه نیشابور و هرات و غور و حوالی آنها انتشار پیدا کرد. ضمن این که به دلیل رشد و سپس افول ناگهانی و رقابت گروه‌های مذهبی دیگر با آن، فرصت گسترش به دیگر مناطق را نیافت. چنان که در دیگر مناطق ایران هیچ گزارشی از وجود کرامیان در اختیار نیست. این گروه نیز مانند برخی دیگر از فرق تا حمله مغول تداوم یافت و پس از آن پراکنده شد و به افول گرایید.

کتابنامه

- ۱- ابن ابی الوفاء عبدالقادر قرشی حنفی. (۱۴۱۳/۱۹۹۳) *الجواهر المضية فی طبقات الحنفیه*، هجر.
- ۲- ابن اثیر، عزالدین علی. (بی تا) *کامل تاریخ بزرگ اسلام و ایران*، ترجمه عباس خلیلی، ابوالقاسم حالت، علی هاشمی حائری، به تصحیح مهیار خلیلی، انتشارات کتب ایران.
- ۳- ابن جوزی، جمال‌الدین ابوالفرج. (۱۴۱۵/۱۹۹۵)، *المنتظم فی تواریخ الملوک و الامم*، تحقیق سهیل زکار بیروت، دارالفکر.
- ۴- ابن عساکر، ابوالقاسم علی. (۱۹۹۹/۱۴۲۰) *تبيين كذب المفتري في ما ينسب الى الامام ابي الحسن الأشعري*، تعلیقات محمد زاهدالکوثری، مکتبه الازهریه للتراث.
- ۵- ابن فندق، ابوالحسن علی بن زید. (۱۳۱۷) *تاریخ بیهقی*، تصحیح احمد بهمنیار، بنگاه دانش.
- ۶- ابن منور میهنی، محمد. (۱۳۶۶) *اسرار التوحید فی مقامات شیخ ابی سعید*، تصحیح محمدرضا شفیعی، تهران، آگاه.
- ۷- اسفرائینی، ابی المظفر شاهفور بن طاهر. (۱۳۷۴/۱۹۵۵) *التبصیر فی الدین و تمییز الفرقه الناجیه عن الفرق الیهالکین*، بغداد، مکتبه المثنی.
- ۸- بغدادی، ابو منصور عبدالقاهر. (۱۳۳۳) *تاریخ مذاهب اسلام یا ترجمه الفرق بین الفرق*، ترجمه محمدرضا مشکور، تبریز، کتابروشی حقیقت.
- ۹- بیهقی، ابوالفضل محمد بن حسین. (۱۳۵۰) *تاریخ بیهقی*، تصحیح علی اکبر فیاض، مشهد، دانشگاه مشهد.
- ۱۰- جرفادقانی، ابوالشرف ناصح بن ظفر. (۱۳۴۵) *ترجمه تاریخ یمینی*، به تصحیح جعفر شعار، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- ۱۱- جمال‌الدین ابوروح، لطف‌الله بن ابی سعید بن ابی اسعد. (۱۳۶۶) *حالات و سخنان ابو سعید ابوالخیر*، مقدمه محمدرضا شفیعی کدکنی، تهران، آگاه.
- ۱۲- جوزجانی، منهج‌الدین سراج. (۱۳۴۲) *طبقات ناصری*، ج اول، تصحیح عبدالحی حبیبی قندهاری کابل، انجمن تاریخ افغانستان.

- ۱۳- (۱۹۵۳) *طبقات ناصری*، ج دوم، تصحیح عبدالحی حبیبی
قندهاری، دانشگاه پنجاب، لاهور.
- ۱۴- حاکم نیشابوری، ابو عبدالله. (۱۳۷۵) *تاریخ نیشابور*، ترجمه محمد بن حسین خلیفه نیشابوری،
تصحیح محمدرضا شفیعی کدکنی، نشر آگه.
- ۱۵- حکیم سمرقندی، ابوالقاسم. (۱۳۴۸) *ترجمه السواد الاعظم*، به اهتمام عبدالحی حبیبی، بنیاد
فرهنگ ایران.
- ۱۶- رازی، سید مرتضی بن داعی حسنی. (۱۳۱۳) *تبصرة العوام فی معرفة مقالات الانام*، به تصحیح
عباس اقبال، تهران، مطبعة مجلسی.
- ۱۷- زرین کوب، عبد الحسین. (۱۳۵۷) *جستجو در تصوف ایران*، تهران، امیر کبیر.
- ۱۸- سبکی، تاج‌الدین ابی نصر عبدالوهاب بن علی. (۱۳۸۳) *طبقات الشافعیه الکبری*، تحقیق محمود
محمد الطنحی و عبدالفتاح محمد الحلو، مطبعه عینی البابی الحلبی و شرکاء.
- ۱۹- شفیعی کدکنی، محمدرضا. «*روابط شیخ جام با کرامیان عصر خویش*»، مجله دانشکده
ادبیات تربیت معلم، ش ۸، ۷۶، پاییز ۱۳۷۳ و بهار ۱۳۷۴، صص ۲۹-۵۰.
- ۲۰- «*سخنان نویافته دیگر از محمد بن کرام*»، مطالعات عرفانی، ش
سوم، بهار و تابستان، ۱۳۸۵، صص ۵-۱۴.
- ۲۱- شهرستانی، ابوالفتح محمد بن عبدالکریم. (۱۳۵۸) *توضیح الملل ترجمه الملل و نحل*، ترجمه
مصطفی خالداد هاشمی، تهران، بی تا.
- ۲۲- صریفینی، ابواسحاق ابراهیم بن محمد (گردآورنده). (۱۳۶۳/۱۴۰۳) *تاریخ نیشابور المنتخب من
السیاق*، (تألیف عبدالغافر فارسی)، قم، جامعه المدرسین فی الخوزه العلمیه فی قم المقدسه.
- ۲۳- غزنوی، خواجه سدیدالدین محمد. (۱۳۴۵) *مقامات زنده بیل*، مقدمه حشمت‌الله مؤید سندی،
تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- ۲۴- فرای، ریچارد. (۱۳۵۸) *عصر زرین فرهنگ ایران*، ترجمه مسعود رجب‌نیا، تهران، سروش.
- ۲۵- فخر رازی، فخرالدین محمد بن عمر. (۱۹۹۳/۱۴۱۳) *اعتقادات فرق المسلمین و المشرکین*،
تحقیق محمد زینهم محمد عزب، قاهره، مکتبه مدبولی.

- ۲۶- مادلونگ، ویلفرد (۱۳۷۷) *فرقه‌های اسلامی*، ترجمه ابوالقاسم سری، انتشارات اساطیر.
- ۲۷- مقدسی، ابوعبدالله محمد بن احمد. (۱۳۶۱) *حسن التقاسیم فی معرفة الاقالیم*، ترجمه علینقی منزوی تهران، شرکت مؤلفان و مترجمان ایران.
- ۲۸- مالمود، مارگارت. (۱۳۷۹) «کرامیه در نیشابور»، *خراسان پژوهی*، ترجمه محمد نظری هاشمی، سال سوم، شماره اول مشهد، آستان قدس رضوی.
- ۲۹- مایل هروی، غلامرضا. (۱۳۴۳) *شرح حال و زندگی و مناظرات امام فخررازی*، جدی.
- ۳۰- نظام عقیلی، سیفال‌الدین حاجی بن نظام. (۱۳۳۷) *آثار الوزر*، ترجمه میرجلال‌الدین حسینی ارموی، تهران، دانشگاه تهران.

